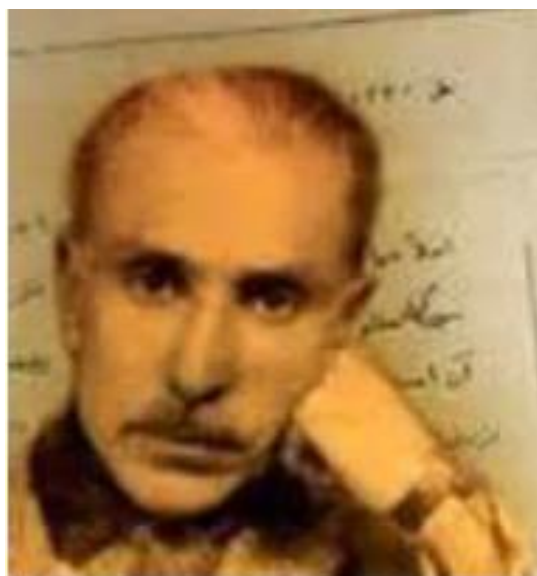


بنیاد فرهنگی کهزاد



ابو مسلم خراسانی

میر غلام محمد غبار

ابو مسلم خراسانی

میر غلام محمد غبار

بنیاد فرهنگی کهزاد

از ربع اول قرن اول هجری سپاه عرب در حواشی غرب و شمال کشور افغانستان اسپان راهوار خود شان را بجولان درآوردند و سرداران قوم که هنوز بزبان عرب و مزایای دین متین اسلام پی نبرده بودند، به مدافعه برخاستند. لهذا همت و فداکاری قشون اسلام با غیرت و ثبات ملت خراسان مقابل گردید و اولین زد و خورد متوالی و بی نظیر تاریخ دو صد ساله هر دو کشور را بخود مشغول نمود.

در همان نیمه اول قرن اول خلافت اسلامی از حضرات خلفا راشدین رضی الله عنهم به امرا خاندان ابو سفیان منتقل گردید و عصیبت قبيله وی روی کار آمد، خراسانیان نه پذیرفتند و بیشتر بر ضدیت خود ها افزودند، ولی کشور در حکومت متعدده محلی منقسم و فاقد مرکز واحد سیاسی و نظامی بود، پس مقاومت های انفرادی نمیتوانست بجائی برسد.

معذا از این کشش و کوشش دست باز نداشتند و یگان یگان سر در بین راه دور و دراز گذاشتند. ماهویه سوری، کنار نیشاپوری پسر رستم سیستانی، باذان مرغابی، نیزک بادغیسی، اسپهبد بلخی، جغبویه تخارستانی و ده های دیگر از پهلوانان این داستان بشمارند و کابلشاهان با امرا سندی در بین صفوف رزمی جا دارند.

در نیمه دوم قرن اول آهسته آهسته پرده های شکوک و اوهام از بین میرفت و افغانیان در غرب و شمال کشور با محاسن و مزایای دین مبین اسلام آشنا میشدند. جوانان مملکت زبان عرب فرأ گرفته و با مسلمین داخل رزم و بزم بودند. و این خود علت آن بود که وزانت و متانت دین مقدس اسلام را با پوسیده گی ادیان فرتوت مملکت در پله مقایسه گذارند و آنکه را بلا شک برتر و بهتر بود بپذیرند.

هنوز قرن دوم هجری بجا بود که مردان خراسان زمین در داخل و خارج کشور سر افتخار افراختند و رایت علم و تقوی در قطار علماء اسلامی افراشتند. ابو موسی جابر بن حبان عالم مشهور (فوت 160 هه)، بشار تخارستانی شاعر معروف (فوت 168 هه)، امام اعظم ابو حنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی کابلی فقیه نامدار، ابن المبارک مروی محدث بزرگ (فوت 181 هه)، ابراهیم بن طهمان باشانی هراتی (فوت 162 هه) و امثالهم همه ستاره های فروزنده این صحنه تاریخ میباشند.

سیاسیون کشور نیز آرام ننشستند و دست از کاریکه بایستی نمود نکشیدند. وظیفه اینها سنگین تر بود و منظور شان صعب الحصول تر. اینها خواستندی چنانچه پدران شان در سایه تدبیر و شمشیر گریبان کشور را از جنگال قوتهای جهانگیر جنس ترک و چین و تخمه ساسان وارهاندند، استقلال مملکت را اعلان و عظمت سیاسی آریانی دوره یفتلی و کوشان را اعاده کنند.

ولی این کاری بود سترگ و سخت بزرگ زیرا امپراطوری اموی که از سواحل اسپانیا و پرتگال تا دهنه سند و اراضی فرغانه زمین و از آبشارهای نیل تا دریای قزوین فرمان میداد بسهولت دست از کشور خراسان بر نمیداشت و بمیل خودش سر در کمند و پای در بند ملت افغانستان در نمی آورد.

معذا افغانیان ناچار و مصمم بودند که دست باینکار سنگین زنند و این سد آهنین را از میانه بردارند. تماشاً این طرح عجیب و نبرد سیاسی که بالاخره منجر به غلبه نظامی خراسان و انهدام کاخ معظم امپراطوری اموی و بوجود آمدن دولت جدید عباسی گردید، یکی از دلچسپ ترین مناظر تاریخی کشور افغانستان و کشورهای عرب و اسلام است.

البته رسم چنین منظری بزرگ در مقاله نگنجد و بیان علل و معلول و آنهمه قضایا یکقرنه در سطورى چند نیاید، ولی خواهیم در پرده آخرین آن، مرد خراسانی را تماشا کنیم که رول مهمترین و شگفت آوری در بن صحنه حیرت انگیز بازی کرده است. و آن ابو مسلم معروف به خراسانی، پهلوان داستانهای ملی افغانستان است:

ابو مسلم عبدالرحمن بن مسلم در یک خانواده خراسانی در قریه «سفیدنج» یا «سپید دژ» از مضافات شهر «انبار» یا «سر پل» کنونی در سال 102 هجری پا بدنیا نهاد. ابو مسلم تحصیلات خودش را در خراسان بیپایان رساند و در زبان و ادب عرب دستی تمام یافت. او قرآن کریم را حفظ نمود و پرهیزگاری را به فضل خودش افزود. اینوقت ابو مسلم نوزده سال داشت که در خط سیاست قدم گذاشت.

ابومسلم توانست با زبان فصیح، عقل سرشار و قریحه تند خودش بزودی مرکز عدّه بزرگ از خراسانیان دلاور قرار گیرد و ماهرانه در داخله خراسان از رقابت و عصبیت قبایل مصری و تمیمی عرب و در خارج کشور از دشمنی بنی هاشم مغلوب و بنی امیه مستبد استفاده سیاسی نماید. ابو مسلم در سال 124 هجری از راه فارس به کوفه سفر و بعلاوه استطلاع از جریانات اداری امپراطوری اموی، با ابراهیم امام رئیس جمعیت سری عباسیان داخل مذاکره گردید. ابو مسلم در سال 128 سفر خودش را به همین مقصد در مکه مبارکه تکرار نمود و قرار خودش را با ابراهیم امام تجدید کرد. گرچه امام بمقابل این مذاکرات سر خودش را در دست مروان خلیفه اموی در سال 131 باخت ولی ابو مسلم قبلاً تیر خودش را در هدف تا پیکان نشانده بود.

ابو مسلم در سال 129 هجری در خراسان شمالی استقلال مملکت افغانستان را اعلان نمود. سرداران کشور با قطعات داوطلب ملی در دور او حلقه بستند و او را لقب «شاهنشاه» دادند. ابو مسلم در این وقت 27 سال عمر داشت و جوانی بود دارای جرده گندمی، پوست پاکیزه، منظر جذاب و قامت متوسط. اما پشتی داشت دراز و ساق کوتاه، قلب قوی و وضع سنگین. ابومسلم که در هیچ نعمت و نعمتی اظهار سرور و الم نمینمود، آن نقیصه را جبران مینمود.

ابو مسلم بکار آغاز کرد و شعار سپاه را در بیرق ملی و لباس رسمی قبول نمود. او در 5 رمضان سال 129 هجری در مرو آتش عظیمی در معسکرش افروخت و بیرق سپاه را در فضا باهتزار آورد و از این بعد با سردار نامداری چون نصر بن سیار یکی از لایقترین مردان دوره اموی که نایب الحکومه خراسان شمالی بود، داخل پیکار گردید. نصر سیار تمام مهارت سیاسی و نظامی خودش را در برابر ابومسلم صرف کرد معذا او در هر دو رزم سیاسی و جنگی مغلوب گردید. ابو مسلم بعد از آنکه آتش جنگهای داخلی را بین قبایل عرب اشتعال و مخالفین سیار را تقویه نمود، نصر سیار را منکوب و مغلوب و متعاقباً بقیه قبایل مخالف او را نیز از بین برد. نصر سیار فراری در فارس مأیوسانه جان داد و علی بن خدیج دشمن او در داخله خراسان از شمشیر ابو مسلم گذشت و باین ترتیب خراسان مفتوحه از ولایات شمال تا غرب و جنوب و جنوب مشرق یکی پی دیگری از وجود امویها یعنی اتباع عربی و طرفداران اموی خالی شد.

ابو مسلم در کمترین مدتی ولایات خراسان مفتوحه را، چون **تخارستان**، **باختر**، **جوزجان**، **هرات**، **مرو**، **سیستان**، **کرمان** و **مکران**، **بلوچستان** و **سند** در سایه تدبیر، سوقیات و تعیین حکام خود تأمین کرد، و لابد در بین راه از اهدا بر دم [؟] گروه مخالف دریغ نکرد. تمام اینکار های ابومسلم دو سال بیشتر وقت را نگرفت و آنگاه نوبت بفتح کشور **فارس** و بالاخره استیصال امپراطوری اموی که صیت عظمت و اقتدارش شرق و غرب عالم را فراگرفته بود، رسید.

قشون دلیر ابو مسلم زیر قیادت افسران کار آزموده چون خالد بن برمک بلخی و قحطبه بن شیبب از **طوس** به استقامت کشور **فارس** مارش میکرد. ابن حنظله حاکم اموی **گرگان** ده هزار کشته در میدان جنگ گذاشته و شهر مفتوح شد. در عراق عجم داؤد و عامر سرداران اموی بمدافعه لشکر آراستند ولی آخری کشته و اولی فرار کرد. عسکر خراسان بعد از اشغال **نھاوند** بجانب **عراق عرب** حرکت کرد و یزید سردار اموی جلو راه معسکر گرفت. اردوی ابو مسلم به **خانقین** رسیده بود که یزید به **کوفه** پناهنده شد. خراسانیان تعقیب میکردند و **فرات** را عبور نمودند. گرچه قحطبه قوماندان لشکر خراسان در آب جان بیاد داد ولی خراسانیان اهمیت نداده لشکر دشمن را در آنروی آب کوفته و منهزم ساختند. اردوی ابو مسلم به **کوفه** پیش شد و ابن هیبره نایب الحکومه اموی را به **واسط** عقب زدند.

باین ترتیب اردوی خراسان در محرم سال 132 داخل شهر کوفه گردیده و مطابق دستور ابو مسلم حکومت جدیدی تشکیل و خلع خلفاً اموی را اعلان نمودند. خراسانیان مامور بودند که ابو سلمه جعفر بن سلیمان الخلال مرد عجمی را به وزارت دولت جدید بگمارند و کذا چون بزرگان اولاد امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه دعوت ابو مسلم را بقبول خلافت اسلامی نپذیرفته بودند، عبدالله سفاح از آل عباس را که در یکی از بیوت کوفه از تعقیب مامورین اموی پنهان بود کشیده و در رأس این دولت جدید التتشکیل اسلامی قرار دادند.

مروان خلیفه اموی نیز در جنگهای زاب و ذات نسلانسل در مقابل این دولت جدید مغلوب و بالاخره کشته و سرش به خراسان فرستاده شد و باین صورت امپراطوری عظیم و یک قرنه اموی از صحنه حیات خارج و خلافت مشهور عباسی در جایش قرار گرفت.

ابو مسلم از این بعد که بصفت شاهنشاه مقتدر خراسان در مرو اقامت و بر کشور فارس نیز حکم میراند، از یکطرف خلافت جدید التأسيس عباسی را بواسطه ساخلوی خراسانی در مرکز خلافت زیر نظارت و کنترل قرار داده و از دیگر طرف امور اداره دولت را بعد از کشته شدن ابو سلمه وزیر عجمی دولت عباسی به مرد فعال خراسانی چون خالد برمکی تفویض نمود، از دیگر طرف خود در ماورالنهر سوقیات و نائب الحکومه عربی آنجا، «زیاد»، را که دم از عصیان میزد از بین برد.

و لهذا عجالتاً ابو مسلم نصب العین یک قرنه کشور خراسان را عملی ساخته و در رأس یک دولت بزرگ خراسانی قرار داشت.

اقتدار ابو مسلم در خلافت عباسی به درجه بود که حتی شخص خلیفه نمیتوانست بدون اجازه او وزیر خودش را عزل و یا نصب نماید، چنانچه وقتیکه خلیفه سفاح از استبداد ابو سلمه وزیر خویش که لقب «وزیر آل محمد» از حضور ابو مسلم گرفته بود، بستوه آمد. برای عزل و یا کشتن او از ابو مسلم استجازه نمود. این استجازه بواسطه اعزام منصور برادر خلیفه عباسی بدربار ابو مسلم عملی گردید، آنکه بعدها خود بشمشیر ابو مسلم خلیفه عباسی شده و بخدعه قاتل آن مرد بزرگ بشمار رفت.

ابو مسلم در سال 136 هجری بغرض فریضه حج و واریسی امور خلافت عباسی با چهار هزار عساکر خاصه از خراسان براه فارس حرکت نمود. خلیفه سفاح از و در مرکز خودش استقبالی که شایان شأن او بود نمود و ابومسلم به استقامت حجاز روان شد. دوصد قطار اشتر سامان مطبخ او را میکشید و تمام قوافل حجاج در عرض راه طعام از دستگاه او میخوردند. ابو جعفر برادر خلیفه در ین سفر یک منزل بعد تر از ابو مسلم حرکت میکرد.

ابو مسلم تازه از حج فارغ شده بود که خبر مرگ خلیفه سفاح را شنید. عیسی بن موسی در مرکز خلافت حاضر بود و او برای خود دعوت به بیعت و خلافت مینمود. عبدالله بن علی

به عباس مرد مشهور دیگری در **نصبین** قرارگاه داشته و او خلافت خودش را اعلان کرده بود. ابو جعفر منصور برادر خلیفه متوفی دست توسل و التماس به دامان ابو مسلم دراز کرد. ابو مسلم وارد **انببار** شده مردم را از بیعت با عیسی بن موسی مانع آمد و ابو جعفر منصور دشمن پر کینه خودش را به تخت خلافت جلوس داد. از این بعد ابو مسلم در **نصبین** سوقیات و پنج ماه با عبدالله بن علی دشمن دیگر منصور رزم داد تا او را مغلوب و منکوب گردانید.

ابو مسلم بدون آنکه با خلیفه جدید وداعی نماید، مستقیماً از **نصبین** به عزم مراجعت به خراسان حرکت نمود زیرا او منصور را بواسطه خستی که در اغتنام اموال عبدالله بن علی بن عباس نشان داده بود بد میدید. منصور نیز دلی پر از کینه ابو مسلم داشت زیرا وقتیکه در دربار او در خراسان بود غرور و بی پروائی او را در برابر خلافت دیده و نه پسندیده بود اما نقطه حساس اصلاً در این بود که ابو مسلم نمیخواست خلافتی موجود و آنهم مقتدر باشد. در صورتیکه خلفاً عباسی نیز نمیخواستند خراسان مستقل و مردی چون ابو مسلم دارای قوه و اقتدار باشد.

در هر حال ابو مسلم در ری بود که نامه ها و هدایای خلیفه منصور بحضور او رسید. خلیفه در این مکاتیب از گذشته اعتذار و التماس عودت ابو مسلم نموده، نایب الحکومه گی کشور های **شام** و **مصر** را به او وعده میداد. هنوز ابو مسلم جواب رد و یا قبول نداده بود که نماینده خلیفه ابو حمید مرغابی، مردی از هموطنان ابو مسلم، نزدش رسید. این آدم آنقدر چرب زبانی نمود که بالاخره ابو مسلم را نرم و راضی به عودت نزد خلیفه ساخت. در تمام این جریانات مکاتیب و تحائف خلیفه پیهم بحضور ابو مسلم میرسید. تا آنکه ابو مسلم برگشت و بدربار خلیفه رسید. ابو مسلم در درنگی که میکرد نه از ترس خلیفه بلکه از نفرتی بود که نسبت به او داشت زیرا هنوز اداره امور در دربار خلیفه در دست خالد برمکی، نماینده ابو مسلم و محافظت مرکز خلافت در دست قشون خراسان بود، به علاوه ابو مسلم خود چهار هزار سواره پردل خراسانی اینک در معیت خود داشت.

تنها چیزیکه ابو مسلم فراموش کرده بود، این بود که تکبر و اقتدار او مانع آن شد که بداند گاهی خدعه بر قوت غلبه مینماید. در هر حال ابو مسلم وارد **انببار** شد و خلیفه سه روز چنان پذیره مجلل و با حرارتی نمود که ابو مسلم نسبت به خلوص قلبی خلیفه دیگر شکی نداشت. روز چهارم ابو مسلم بغرض ملاقات خلیفه وارد دربار گردید، خلیفه وانمود که با او در اطاق مخصوصی راجع به امور دولت مذاکره سری مینماید ولی همینکه آن مرد رشید و وفور داخل اطاق قدم نهاد، چهار نفر جلاد از کمینگاه ها برجسته و او را به تیغ تیز ریز ریز کردند. این فاجعه در چهارشنبه 25 شعبان سال 137 هجری عملی شد در حالیکه ابو مسلم 35 سال عمر داشت.

مجله آریانا شماره 28، ثور سال 1324/ بنیاد فرهنگی کهزاد 15 می 2015/